

## مردی که گونه های سیاهی داشت

آزادش کرده بودند که جانش را بردارد و هرکجا خواست برود.

کوفه یا مدینه. غلام سیاه اما نرفت، ماند.

این یک بار را خودش دلش می خواست غلامی کند.

خون از همه ی زخم هایش بیرون می ریخت.

آخرین نفس ها بود.

تنش آرام آرام سرد می شد که صورتش ناگهانی گرم شد.

به زحمت چشم باز کرد.

گونه ی امام چسبیده بود به گونه ی سیاه او. بریده بریده گفت:

«خوشبخت تر از من کسی هست؟» و چشم بست.

(اسلم بن عمرو)<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> - اسلم غلام امام حسین علیه السلام بود و از مدینه تا کربلا ملازم رکاب حضرت علیه السلام بود. و در کربلا به شهادت رسید.

نقل شده است که وی قاری قرآن، دانای به زبان عربی و در مواقعی کاتب امام حسین علیه السلام بوده است. هنگام هجرت امام حسین علیه السلام از مدینه به مکه و از آنجا به کربلا، همراه آن حضرت بود. روز عاشورا از امام علیه السلام اذن میدان گرفت و آهنگ پیکار کرد. او پس از مبارزه ای شجاعانه و کشتن شماری از آن قوم تبهکار، سرانجام بر اثر فراوانی جراحات بر زمین افتاد و با اندک توانی که در بدن داشت، به سوی امام حسین علیه السلام اشاره کرد. حضرت به بالین وی آمد، و دست در گردنش انداخت، و صورت بر صورت او گذاشت. غلام چشم گشوده، با دیدن امام علیه السلام تبسمی کرد و گفت: «مثل من - سعادت مند کیست که فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم صورتش را بر صورتم نهاده است!» و آنگاه به دیدار پروردگار شتافت.